

مدرسه عشق

شاعر : مجتبی کاشانی

در مجالی که برایم باقیست
باز همراه شما مدرسه ای می سازیم
که در آن همواره اول صبح
به زبانی ساده
مهر تدریس کنند.

در مجالی که برایم باقیست
باز همراه شما مدرسه ای می سازیم
که خرد را با عشق
علم را با احساس
و ریاضی را با شعر
همه را با تشویق تدریس کنند.

لای انگشت کسی
قلمی نگذارند
و نخوانند کسی را حیوان
و نگویند کسی را کودن
و معلم هر روز
روح را حاضر و غایب بکند

و به جز از ایمانش
هیچ کس چیزی را حفظ نباید بکند
مغزها پر نشود چون انبار
قلب خالی نشود از احساس

درس هایی بدهند که بجای مغز
دل ها را تسخیر کند

از کتاب تاریخ
جنگ را بر دارند
در کلاس انشاء
هر کسی حرف دلش را بزند

غیر ممکن را از خاطره ها محو کنند

تا کسی بعد از این

باز همواره نگوید : "هرگز"

و به آسانی هم رنگ جماعت نشود

زنگ نقاشی تکرار شود

رنگ را در پائیز تعلیم دهند

قطره را در باران

موج را در ساحل

زندگی را در رفتن و برگشتن از قلۀ کوه

کار را در کندو

و طبیعت را در جنگل و دشت

مشق شب این باشد

که شبی چندین بار

همه تکرار کنیم:

عدل

آزادی

قانون

شادی

امتحانی بشود

که بسنجد ما را

تا بفهمند چقدر

عاشق و آگه و آدم شده ایم

در مجالی که برایم باقیست

باز همراه شما مدرسه ای می سازیم

که در آن آخر وقت

به زبانی ساده

شعر تدریس کنند و بگویند که

تا فردا صبح

عشق نگهدار شما